فصل اول: مَثَل نور الهی

- مَثَل نور الهی
- آیه نور؛ حضرت صدّیقه (س)
- مقدمه اول : عظمت قرآن
- مقدمه دوم: جَری و تأویل
- تأویل: مقصود واالا
- جَری: پیدا کردن مصداق
- بیان فقرات آیه شریفه
- احادیث ذیل آیه نور

مَثَل نور الهی

[1]بسم الله الرحمن الرحیم

> اللّهُ نُورُ السّمواتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ

---

[1] متن پیش رو، تنظیم و گردآوری مطالبی است که در جلسات منبر فاطمیه سال ۱۳۹۶ در شهرستان تفت افاده شده است.

آیه نور؛ حضرت صدّیقه (س)

یک مجلسی بود همین ایام شهادت حضرت صدیقه - سلام الله علیها-، صاحب ِمنزل از ساادات جلیل القدر بودند وارد شدیم، به من فرمودند: اگر چند کلمه ای حرف می زنی، راجع به آیه ٔ مبارکه نور صحبت کن.

همین طور ابتداء به ساکن چند کلمه ای صحبت کردم و طوری بود که مطلوب ایشان افتاد، الآن هم که مقدّر است که مزاحمتی بکنم، آن جلسه یادم آمد. گفتم مناسبت دارد در مجالس حضرت صدیقه - سلام الله علیها- آیات شریفه قرآن که مربوط به حضرت هست بحث بشود، هم مفادش و هم ارتباطش با حضرت - سلام الله علیها-

آیات متعددی در قرآن کریم مربوط به حضرت صدیقه - سلام الله علیها- است؛ سوره کوثر که معروف است، سوره مبارک ٔ دهر معلوم است، آیه ٔ مباهله معلوم است، آیه ٔ تطهیر معلوم است، یکی آیاتی که اگر فرمایش امام معصوم نبود و تفسیر خود اهل البیت - علیهم السلام- نبود، قرار نبود ما خودمان حرفی بزنیم و تطبیقی انجام بدهیم امّا بحمدالله تعالی در ذیلش حدیث آمده، امام معصوم اسم برده اند وتطبیق کرده اند مطالب را و در مواردی توضیح خاصّ خودش را داده اند.

لذا ما چون خود اهل البیت - علیهم السلام - ارشاد فرمودند می توانیم بیشتر فکر کنیم، حرف بزنیم و ببینیم چه فرموده اند وچه جوری است که این آیه ٔ مبارکه به حضرت صدیقه کبری که صاحب این ایّام و صاحب مجلس هستند مربوط می شود.

اصل این آیه ٔ مبارکه را همه همه شنیدند و می دانند چه آثاری دارد و چه خواصّی دارد.

مقدمه اول : عظمت قرآن

قرآن کریم است. اقیانوس معارف است.

«بعث فی الامیّین»

حاج آقای حسن زاده زیاد در درسشان می فرمودند: قرآن فرموده:« **هُوَ الذی بَعَثَ فی الاُمیّینَ رَسولاً منهم[1]**» خدا در بین کسانی که درس نخواندند و چیزی نمی دانند،پیامبر را مبعوث کرد.البته یکی از معانی اش این است که فرمودند، خدا بین این ها پیامبر را مبعوث کرد.

امیّون: بزرگان نوابغ بشر

بعد ایشان می گفتند: این «اُمیّین» می دانید یعنی چه؟ یعنی بزرگان نوابغ بشر، فارابی، ابن سینا، ملاصدرا، علامه حلی، شیخ طوسی، یک عمر درس خواندند اما وقتی می رسند مقابل حضرت زاهرا می زنند قرآن می گوید:بیایید همه شما اُمّی هستید، نکته قشنگی بود استاد زیاد می گفتند[2].

منظور این که این قرآن است: **«بَعَثَ فی الاُمیّین»**، همه نابغه ها جمع بشوید! الآن می خواهد خدای متعال بر حبیب خودش خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله- آیه ای نازل بفرماید، معرفت بدهد به بنده های خودش، چه شروع فرموده؟

«الله نورُ السّموات و الأرض» در حدیث دارد که **«إنّ للقرآن بطناً وَ لبطنهِ بطناً إلی سَبعینَ بطناً[3]**»، هر آیه قرآن را که می بینید تا هفتاد تا عمق دارد، باطن و توضیح دارد.

---

[1] سوره الجمعه،آیه ۲

[2] قرآن كريم در سوره جمعه هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ؛ يعني همه امي هستند؛ يعني خداوند رسولي را في الاولين و الآخرين فرستاد كه نوابغ دهر، نظير فارابيها، شيخ طوسيها و علامه حليها و محقق طوسيها و ملا صدراها و ارسطوها و افلاطونها همه جمع شوند كه جناب خاتم الانبياء صلّي اللّه عليه و اله در ميانشان قرار بگيرد آنها خودشان همه اين آيه را ميخوانند كه هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ؛ يعني ما همه عوامي و ايشان عالمند. ما امّي و او عالم است و اگر نوابغ دهر جمع شوند و جناب رسول اللّه صلّي اللّه عليه و اله و وصي عليه السّلام در ميانشان باشد اينها ميگويند: ما امّي هستيم و جناب ايشان عالمند.(شرح فارسي الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۸۰)

آنقدر جان بالا و روح قوی است و ظرف حقایق نظام هستی می باشد و آنقدر عظمت وجودی دارد و آنقدر امثال ماها دوریم و دوریم که اگر واقع را بشكافيم **هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ؛** اگر نوابغ و يك مردها و يك فنهاي فنان در فنون مختلف، اين نوابغ دهر را در يكجا جمع كنيم و جناب خاتم در ميان ايشان خودش را بشناساند و به حرف بيايد اين نوابغ همه اعتراف ميكنند كه، **هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ:** اميين، يعني نوابغ و فحول و بزرگان. آنقدر او عظيم

است که نوابغ اعتراف میکنند که «وه الذی». واست عالم و دانا ما که هستیم! **وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** دربارۀ ما صادق است.(همان، ج۱، ص ۵۰۶-۵۰۷)

[3] عنه عن أبيه عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل عن شريس الوابشي عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سألت أبا جعفر ع عن شيء من التفسير فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت جعلت فداك كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم فقال يا جابر إن للقرآن بطنا و للبطن بطنا و له ظهر و للظهر ظهر يا جابر ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن إن الآية يكون أولها في شيء و آخرها في شيء و هو كلام متصل منصرف على وجوه(المحاسن ؛ ج2 ؛ ص300)

2- عن جابر قال: قال أبو عبد الله ع يا جابر إن للقرآن بطنا و للبطن ظهرا- ثم قال يا جابر و ليس شيء أبعد من عقول الرجال منه، إن الآية لتنزل أولها في شيء- و أوسطها في شيء و آخرها في شيء، و هو كلام متصل يتصرف على وجوه(تفسير العياشي ؛ ج1 ؛ ص11)

مقدمه دوم: جَری و تأویل

در آیات قرآن أنواع بحث ها را می شود مطرح کرد هر آیۀ قرآن تأویل دارد، هر آیۀ قرآن جَرْی دارد.

تأویل: مقصود والا

تأویل یعنی یک مقصود والا غیر مستفاد از ظاهر که محتاج به علم عصمت و علم لدنّی است؛ این می شود تأویل.

جَرَی: پیدا کردن مصادق

امّا جَرْیٰ، پیدا کردن مصادق یک آیه است[1].

اگر خدای متعال در قرآن مدح مؤمن می کند شما می توانید بگویید این مؤمن یعنی حضرت صدّیقه -سلام الله علیها- ، این إسمش تأویل نیست این جَرْیٰ است، آیه مدحی است بلند بالا برای کلّ مؤمنین، حضرت صدّیقه، پدرشان، همسرشان، أهل البیت رؤسای مؤمنین هستند اگر تطبیق کردیم، می شود جَرَی،

---

[1] و اعلم أن الجري (و كثيرا ما نستعمله في هذا الكتاب) اصطلاح مأخوذ من قول أئمة أهل البيت (ع).

ففي تفسير العياشي، عن الفضيل بن يسار قال: سألت أبا جعفر (ع) عن هذه الرواية؛ ما في القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن- و ما فيها حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع؛ ما يعني بقوله: ظهر و بطن؟ قال؟ ظهره تنزيله و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجري كما يجري الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع الحديث.

و في هذا المعنى رواياتٌ أخر، و هذه سليقة أئمة أهل البيت فإنهم (ع) يطبقون الآية من القرآن على ما يقبل أن ينطبق عليه من المواردِ و إن كان خارجا عن مورد النزول، و الاعتبار يساعده، فإن القرآن نزل هدى للعالمين يهديهم إلى واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب العمل، و ما بينه من المعارف النظرية حقائق لا تختص بحال دون حال و لا زمان، دون زمان و ما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعة من حكم عملي لا يتقيد بفرد دون فرد و لا عصر دون عصر لعموم التشريع.

و ما ورد من شأن النزول (و هو الأمر أو الحادثة التي تعقب نزول آية أو آيات في شخص أو واقعة) لا يوجب قصر الحكم على الواقعة لينقضي الحكم بانقضائها و يموت بموتها لأن البيان عام و التعليل مطلق، فإن المدح النازل في حق أفراد من المؤمنين أو الذم النازل في حق آخرين معللا بوجود صفات فيهم، لا يمكن قصرهما على شخص مورد النزول مع وجود عين تلك الصفات في قوم آخر بعدهم و هكذا، و القرآن أيضا يدل عليه، قال تعالى: «يهدي به الله من اتبع رضوانه»: المائدة- 16 و قال: «و إنه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه»: حم سجدة- 42. و قال تعالى: «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون»: الحجر- ٩.

و الرواياتُ في تطبيق الآيات القرآنية عليهم (ع) أو على أعدائهم أعني:روايات الجري، كثيرة في الأبواب المختلفة، و ربما تبلغ المئين، و نحن بعد هذا التنبيه العام نترك إيراد أكثرها في الأبحاث الروائية لخروجها عن الغرض في الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض في البحث فليتذكر.(الميزان في تفسير القرآن، ج١،ص ۴١-۴٢)

این را هم باید دانست، که کلمه جری (تطبیق کلی بر مصادق)، که ما در این کتاب از آن بسیار نام میبریم، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت ع گرفتهایم.

مثلا در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده، که گفت: من از امام باقر ع از این حدیث پرسیدم، که فرمودهاند: هیچ آیهای در قرآن نیست، مگر آنکه ظاهری دارد، و باطنی، و هیچ حرفی در

قرآن نيست، مگر آنكه براى او حدى و حسابى است، و براى هر حدى مطلعى است، منظورشان از اين ظاهر و باطن چيست؟ فرمود: ظاهر قرآن تنزيل آن، و باطنش تاويل آنست، بعضى از تاويلهاى آن گذشته، و بعضى هنوز نيامده، (يجرى كما يجرى الشمس و القمر)، مانند آفتاب و ماه در جريان است، هر وقت چيزى از آن تاويلها آمد، آن تاويل واقع ميشود،[1] (تا آخر حديث). و در اين معنا روايات ديگرى نيز هست، و اين خود سليقه ائمه اهل بيت ع است، كه هموارە يكى آيه از قرآن را بر هر موردى كه قابل انطباق با آن باشد تطبيق ميكنند، هر چند كه اصلا ربطى بمورد نزول آيه نداشته باشد، عقل هم همين سليقه و روش را صحيح ميداند، براى اينكه قرآن بمنظور هدايت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده، تا آنان را بسوى آنچه بايد بدان معتقد باشند، و آنچه بايد بدان متخلق گردند، و آنچه كه بايد عمل كنند، هدايت كند، چون معارف نظرى قرآن مختص بيك عصر خاص، و يك حال مخصوص نيست، آنچه را قرآن فضيلت خوانده، در همه ادوار بشريت فضيلت است، و آنچه را رذيلت ناپسند شمرده، هميشه ناپسند و زشت است، و آنچه را كه از احكام عملى تشريع نموده، نه مخصوص بعصر نزول است، و نه باشخاص آن عصر، بلكه تشريعى است عمومى و جهانى و ابدى.(ترجمه تفسير الميزان ،ج1،ص ۶۶-۶۷)

بیان فقرات آیه شریفه

الف)«الله نور السماوات و الارض»

شروع آیۀ کریمه این است که: ﷲُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرض»، خدای متعال نور آسمان ها و زمین است.

معنای نور

نور ≠ نور حسّی

معلوم است که اینجا مقصود از نور، این نوری که چشم ما از طریق خورشید یا از طریق لامپ، می بیند نیست؛ این نور که لحظه به لحظه از آن معدن ِخودش قطع بشود، محو و نابود می شود. آلآن چراغ روشن است شما کلیدش را بزنید نور رفت، این نوری که بند ِبه یک کلید است که تا بزنید می رود این می خواهد مَثَل قرار بگیرد برای خدای متعال؟!

مبدأ مطلقی که همیشه بوده و هست و خواهد بود بلکه فوق این حرف هاست مبدأ همۀ دار وجود است قرآن کریم که می فرماید: «نُورُ السَّمواتِ وَ الأرض»، یعنی این نور (اشاره به نور لامپ) ؟!

این لحظه به لحظه باید طیِّ طریق کند، هرکجا بخواهید جلویش را بگیرید می گیرید. این نور حسّی که هر چه شما فکرش کنید سراپایش ضعف است؟ اگر نور از این طرف بیاید صورتتان را برگرداند، دیگر این نور را نمی بینید، نوری که حتماً باید به طرف او باشید تا ببینید، این چه چیزی است که خدای متعال -که برای خودش می خواهد مَثَل بزند- به این بزند؟ پس یعنی چه؟

۱. «الظاهر لنفسه، المظهر لغیره»

این نور غیر از نوری است که این چشم مادّی می بیند، بله اشتراکی دارد در این دنیا، نور خودش ظاهر است و هر چه را بخواهید ببینید بوسیلۀ او می بینید: «الظاهرُ لنفسه، المُظهرُ لغیره»، خب این یک چیزی شد[1].

پس اگر یک حقیقتی باشد که اصلاً نیازی ندارد دیگری ظاهرش کند، خودش ظاهر است همۀ دم و دستگاه خلقت، عوالم لایتناهی را هم ظاهر می کند ایجاد می کند این خوب است،

آلآن نوری که اینجا هست دیگر نباید نور دیگری بیاید به ما نشانش بدهد. خودش را می بینیم شما نوری را پیدا کرده اید بگویید نور دیگری بیاورید تا نور قبلی را ببینیم؟ نور نیاز ندارد به نور، ولی چیزهای دیگری که نور ندارند توسط این نور آشکار می شوند.

در آن فقر دعا منسوب به حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه هست:« **أَلغَیرَکَ مِنَ الظهور ما لَیسَ لَکَ حَتّی یَکونَ هُوَ المُظهِر لَک**[2]» خدایا تو از همه چیز ظاهرتر هستی و هرچه غیر از تو هست تو او را ظاهر می کنی، این معنا اگر باشد به معنای عقلانی بلند است، هر کس درکش بکند خوشا به حالش!

بعد مراجعه می کند می بیند قرآن کریم می فرماید:**«الله نورُ السّمواتِ و َالأرض»**، خدای متعال ممکن نیست چیزی او را ظاهر کند وجودش از خودش است، ازلیّ است، ابدیّ است، امّا سماوات و أرض همه تاریکند، اگر بخواهند به وجود بیایند، به ظهور بیایند، خودنمایی کنند محتاج او هستند و لذا روی این بیان نیازی هم نیست به آنچه بعض مفسّرین گفته اند: **«الله منوّرُ السموات و الأرض**[3]»، خوب معلوم است وجودی که خودش روی پای خودش است فقیر نیست به دیگری محتاج نیست این همانی است که منوّر السموات و الأرض، مانعی ندارد تا اندازه ای که کسی به آیه مبارک مراجعه می کند چقدر بفهمد.

۲. هدایت

شما ببینید یکی از کارهایی که این نور حسّی انجام می دهد هدایت است؛ جایی که تاریک است، نور نیست، نمی توانید راه بروید، امّا یک شمع ضعیف می آید یک لامپ می آید یا خورشیدی است که نور قوی است که خدای متعال او را معدنِ أنوار حسّی قرار داده وقتی می آید همه جا را می بینید وقتی چشمتان دید به دیوار نمی خورید، به چاه نمی افتید، اگر جایی می خواهید بروید راه را پیدا می کنید به هدف می رسید.

نور وسیله هدایت است سبب هدایت است بوسیله اوست که به منزل می رسید، این هم معنا خوبی است. در روایت هم دارد:- هر کس هرچه فهمید از این آیه- « **الله ُنورُ السّمواتِ و َالأرض**»، خدای متعال هدایتگر تمام آسمانها و زمین و هرکه در آنهاست[4] لحظه به لحظه مخلوقات نیاز به هدایت دارند، **«یَسئَلُه مَن فی السّمواتِ و الأرض کُلّ یَومٍ هُو فی شأن**[5]» دم به دم خلائق دست ِگدایی شان پیشگاه الهی دراز است، خدایا؛ لحظه بعد ندهی وامانده ایم.

فرعون به حضرت موسی چه عرض کرد؟ **«فمن ربّکما یا موسی قال رَبُّنا الذی أعطی کُلّ شَیءٍ خَلقَه ثُمّ هَدی**[6]»همه را ایجاد کرده بعد هم هدایت فرموده؛ پس هادی است.

نور کاری که ازش می آید هدایت کردن است به این معنا **«الله نورُ السّمواتِ و َالأرض»**، ذرّه ای نیست در آسمان ها و زمین که هیچ لحظه ای محتاج هدایت نباشد، هادی ِاو، هدایتگر ِاو، بردن ِاو بسوی آن چیزی که مقصد اوست کیست؟ خدای متعال است، امام فرمودند: «هاد ٍلأهل السموات و الأرض[7]» معنای خیلی روشن است و اگر نور به این معنا باشد خیلی خوب است. این یک مقدّمه ای بود.

۳. علم

دو معنای دیگر هم در کلمات هست:

«الله ُنورُ السّمواتِ و الأرض»، اینجا نور بمعنای علم است **«العلمُ نور**[8]»، نور حسّی چیزهایی را ظاهر می کند در عالَم محسوسات شما می بینید امّا آن چیزی که واقعاً نور است علم است ولو چشم حسّی کار نکند[9] ،

من مثالی را عرض می کردم؛ شما وارد می شوید به یک شهر بزرگی که هنوز آن شهر را ندیده بودید یک آدرس در دست شماست می روید با یک زحمتی نزدیک می شوید به جایی تا خودتان را برسانید به این آدرس، می خواهید بروید منزل کسی، می روید داخل مغازه ای می بینید فروشنده ای نشسته، کنار او هم آقای نابینایی نشسته که ماددرزادی دوچشمش کور بوده، به صاحب مغازه می گویید: آقا این آدرس کجاست؟ نگاه می کند می گوید: من نمی دانم، شهر وسیع تهران است من هم تازه آمده ام مغازه ای دارم نمی دانم این آدرس کجاست.

همین که آدرس را می خواندی کسی که کور است می گوید: بیا منزل فلانی می خواهی بروی؟ بیا من بلدم همراه من بشو. آخر شما کور هستی خودت بیای با عصا بروی چطور به من که دو چشم دارم و سرگردانم، مغازه دار هم دو چشم دارد و سرگردان، تو که چشمی نداری می گویی: بیایی من بلدم؟ آیا هیچ کس این اعتراض را می کند به شخصی که کور است؟ اصلاً فطرت ما این است اعتراض نمی کنیم؛ دنبال کور می رود تا به مقصد برسد. این کور سالهاست در این محل زندگی می کند و خانه آقا را بلد بوده راحت او را در این شهر بزرگ به درِ خانه رساند،

حال سؤال این است: این کور بینا بود یا کسی که آدرس می خواست؟ آنجایی که نیاز به علم است علم بینایی است این کور، چشمِ حسّی نداشت امّا علم داشت خانه فلانی کجاست، علم نور است« **اللهُ نورُ السّمواتِ و الأرض**»، نور همه جا این نیست که نور حسّیِ ضعیف باشد پس «**العلمُ نور**» اگر معنایش علم باشد یعنی چه؟ یعنی خدای متعال همه عالَم بارش مکشوف است، حاضر است در تمامِ تار و پود عالَم وجود، این هم یک معنایی است که گفته اند غیر از دو معنایی که دیشب عرض کردم، چقدر عالی است معلوم است علم نور است اصلاً هم ربطی به چشم حسّی ندارد فضا فضای دیگری هست،

۴. کتاب الله

همچنین «**اللهُ نورُ السّمواتِ و الأرض**» به کتاب خدای متعال هم معنا شده که آن هم درست است که منظور قرآن کریم باشد[10]،

ثقلین، لیلة القدر

حال بعد عرض می کنم ارتباط عجیبی است بین سه چیز: ثقلَین که همه می دانیم کتاب الله و عترتی، آن نقطه که این دو را به هم عطف می کند در دست هم ما داده اند، امام باقر- سلام الله علی - هم فرمودند: به آن با اهل سنّت احتجاج کنید[11]. آن چیست؟
لیلةالقدر، لیلة القدر آن خط مشترک، آن حدِّ فاصل و نقطه عطف بین ثقلین است.

هر کس روی لیلةالقدر بحث کند ناخودآگاه می رود به این که قرآن کریم در لیلة القدر نازل شده، عترت هم خود اهل بیت فرموده اند: لیلة فاطمه است[12] - سلام الله علیها- ، چه دستگاهی دارد این تعبیری که لیلةالقدر حضرت صدیقه هستند، دو تا ثقلَین هستند که لیلة القدر این دو تا را به هم وصل می کند، حال ببینید حضرت چه فرمودند؟ چقدر مضمون زیبایی است؟!

این مطلع آیه شریفه است حال این بحث ما نیست.

ب) «مثل نوره کمشکوه»

دنبال آیه که امام توضیح داده اند: «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشکاةٍ»، این خدایی که نور السموات و الأرض است می خواهد در آی شریفه برای خودش مَثَل بزند.

مَثَل خدای متعال چیست؟ «**کَمِشکاةٍ**»

معنای «مشکات»

مشکات را مفسّرین دو معنا گفته اند:

۱.مرحوم طبرسی در مجمع البیان[13] اوّلین معنایی که برای مِشکات می گویند معنایی است که الآن خیلی متداول نیست ولی کسانی که یک کم، سن بالا باشند کاملاً آشنا هستند، در منزل ها یک تاقچه ای بود مخصوص چراغ، کُوّه[14] ای بود در اتاق که فقط چراغ می گذاشتند، عرب به این جایگاه چراغ می گوید: مِشکات[15].

۲. یک معنای دیگری هم دارد -که آن هم در مجمع البیان هست و مفسرین فرمودند-: یعنی جایی که مَشعَل را در آن می گذاشتند مثلاً اگر می گفتند: چلچلراغ، یک پایه هایی باید باشد تا این چراغ ها را در آن بگذارند، محل استقرار چراغ و جایی که چراغ در آن قرار می گیرد که اگر آن نبود می افتاد، چراغ کارش نورافشانی است پایه می خواهد تا او را بگیرد و او نور بدهد این را می گفتند: مِشکات.

معنای فقره براساس مِشکات به‌معنای کوّه

حالا توضیحی برای معنای اوّل عرض بکنم: جایی را می گذارند در اتاق برای چراغ. آی شریفه می فرماید: این تاقچه را در نظر بگیرید، مَثَل نور خدای متعال «**کَمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»، یک چراغ در این کُوّه و تاقچه گذاشته،

«**المِصباحُ فی زُجاجَة**»، این چراغ، پشت یک شیشه قرار دارد، قدیم ها آن شیشه هم بود اگر یادتان باشد تاقچه دوتا ورودی داشت یکی روبه اتاق بود شیشه ای می گذاشتند برای این که کسی نرود دست بزند به چراغ، حفاظ آن چراغ بود یک مَنفَذی هم از پشت بود دست می کردند چراغ را می گذاشتند،

«**کمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»، این جایی است که در آن مصباح قرار گرفته «**المِصباح فی زجاجة**»، این چراغ هم پشتش شیشه ای قرار گرفته،

می دانید این شیشه چگونه است؟ «**الزجاجة کأنّها کوکبٌ دریٌّ**»، این شیشه که پشت این چراغ قرار گرفته مانند یک ستاره تابناک نورافشانی می کند.

مصباح، زَیت[16] می خواهد؛ یک چیزی که سبب شود این چراغ نور بدهد، «**یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ زَیتونَةٍ لا شَرقیّةٍ وَ لا غربیّةٍ یَکادُ زَیتُها یُضیئُ**»، این چراغ که این چنین نور می دهد می دانید زیتش، آن چیزی که او را روشن می کند از کجا آمده؟ از زیتون، درخت مبارکی که نه شرقی است و نه غربی، «**لا شرقیةٍ و لا غربیة یکاد زیتُها یُضیئُ و لو لم تَمسَسهُ نارٌ**»،

همه جا وقتی می خواهد زَیتی نور بدهد باید مَشعَل ببری روشنش بکنی تا نور بدهد، فتیله ای داشته باشد تا نور بدهد امّا این چراغ و زیتِ او از چیزهایی است که نیاز ندارد آتش بیاوری تا این آتش سبب شود نور بدهد، «**یکاد زیتها یُضیئُ و لو لم تَمسَسهُ نارٌ**»، خودِ زیت او دارد نور می دهد چه برسد به آن چراغ.

زیت که خودش نور نمی دهد، زیت زمینه می شود که چراغ نور بدهد این آیه می فرماید: چراغی است که زیتش دارد نور می دهد، «**وَ لَو تَمَسَسهُ نارٌ نورٌ علی نور**»، هنوز زیتش که به مصباح نرسیده دارد نور می دهد دیگر وقتی مصباح می شود چه می شود؟ «**کوکبٌ دُرّیٌّ**» لذا فرمود: «**نورٌ علی نور**»، خود زیتش نور است، مصباحش نور است این مصباح و زُجاجه با هم تشکیل نور می دهند مجموعش می شود: کوکبٌ دُرّیٌّ، همه این ها با هم می شود یک ستاره تابناک، «**نورٌ علی نور یَهدی اللهُ لِنُورِهِ مَن یَشاءُ**»

ببینید این مثالی است که خدای متعال در باب «**اللهُ نورُ السموات و الأرض**» فرموده است.

بساطت خداوند؛ نور مرکب؟

حال سؤال: خدا یک وجود بسیط است یا چند چیز است؟

معلوم است که خدا واحد است، أحد است، صمد است، ترکیب که در خدا نیست، سؤال این است: چرا وقتی خدای متعال می خواهد مَثَل نور خودش را بفرماید به چیزی مثال می زند که تشکیل شده از چند چیز؟ هم مشکات است، هم مصباح است، هم زجاجه است، هم درخت است و هم زیت است؟

خدایا! تو نور بسیط علی الاطلاق هستی، چرا وقتی می خواهی مثال خودت را بزنی پنج چیز را اسم می بری؟ بعداً هم چیزهایی اضافه می کنی که می شود بیشتر از پنج تا.

گفتیم: خدای متعال می فرماید: من نورم یعنی هدایت می کنم همه را، اگر می خواهید مَثَل این هدایت را برایتان توضیح بدهم، بخواهم این هدایت را مجسّم کنم چاره ای ندارم چند چیز بگویم.

خدای متعال فرمود: «**نورُ السّمواتِ وَ الأرض**»، همه آسمان ها را من به ظهور آوردم همه تاریکند من خودم روشن، همه را هم به وجود آوردم اگر بخواهم مَثَلی بزنم که این ها وسائط فیض من باشند، فیضی که همه را به وجود آوردم، این ها یک آینه ای باشند که این را به ظهور آوردند چاره ای نیست. من ارتباطی بینشان قرار داده ام که باید چند چیز بگویم تا به آن ها مثال بزنم و إلاّ تاقچه و چراغ و مصباح که یک نور حسّی است که سراپایش ضعف است، ما کدام چراغ حسّی داریم که زیتش نور بدهد؟ امّا آیه می فرماید: این مَثَلی که برای شما زدم زیتش نور می دهد «**نورٌ علی نور**»

---

[1] و قد بين سبحانه هذه الحقيقة بأن له تعالى نورا عاما تستنير به السماوات و الأرض فتظهر به في الوجود بعد ما لم تكن ظاهرة فيه، فمن البين أن ظهور شيء بشيء يستدعي كون المظهر ظاهرا بنفسه و الظاهر بذاته المظهر لغيره هو النور فهو تعالى نور يظهر السماوات و الأرض بإشراقه عليها كما أن الأنوار الحسية تظهر الأجسام الكثيفة للحس بإشراقها عليها غير أن ظهور الأشياء بالنور الإلهي عين وجودها و ظهور الأجسام الكثيفة بالأنوار الحسية غير أصل وجودها.(المیزان فی تفسیر القرآن ،ج۱۵،ص۱۲۰-۱۲۱)

[2] أ يكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج إلى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل إليك عميت عين لا تراك [تراك] عليها رقيبا و حسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج 1 ؛ ص۳۴۹)

[3] «الله نور السماوات و الأرض» اختلف في معناه على وجوه (أحدها) الله هادي أهل السماوات و الأرض إلى ما فيه من مصالحهم عن ابن عباس (و الثاني) الله منور السماوات و الأرض بالشمس و القمر و النجوم عن الحسن و أبي عالية و الضحاك (و الثالث) مزين السماوات بالملائكة مزين الأرض

و باألنبياء و العلماء عن أبي بن كعب و إنما ورد النور في صفة الله تعالى لأن كل نفع و إحسان إنعام منه و هذا كما يقال فلان رحمة و فلان عذاب إذا كثر فعل ذلك منه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص۲۲۴)

[4] علي بن محمد عن سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال:- سألت الرضا ع عن قول الله الله نور السماوات و الأرض فقال هاد ألهل السماء و هاد ألهل الأرض و في رواية البرقي هدى من في السماء و هدى من في الأرض.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۱۱۵)

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال: سألت الرضا ع عن قول الله عز و جل- الله نور السماوات و الأرض فقال هاد ألهل السماء و هاد ألهل الأرض- و في رواية البرقي هدى من في السماوات و هدى من في الأرض.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص۱۵۵)

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال: سألت الرضا ع عن قول الله عز و جل- الله نور السماوات و الأرض فقال هاد ألهل السماء و هاد ألهل الأرض- و في رواية البرقي هدى من في السماوات و هدى من في الأرض(معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص۱۵)

الرضا ع في تفسير قوله الله نور السماوات و الأرض قال هدى من في السماوات و هدى من في الأرض و في رواية هاد ألهل السماوات و هاد ألهل الأرض.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۱)

[5] سوره الرحمن، آیه ۲۹

[6] سوره طه، آیه ۵۰-۵۱

[7] الرضا ع في تفسير قوله الله نور السماوات و الأرض قال هدى من في السماوات و هدى من في الأرض و في رواية هاد ألهل السماوات و هاد ألهل الأرض.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۱)

[8] مصباح الشریعه،ص ۱۶

[9] ۷۶۲۹/- وعنه: عن علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن علي بن حماد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) وضع **العلم الذي كان عنده عند الوصي، و هو قول الله عز و جل: الله نور السماوات و الأرض** مثل نوره، يقول: أنا هادي السماوات و الأرض، **مثل العلم** الذي أعطيته، و **هو نوري** الذي يهتدى به، مثل المشكاة فيها مصباح، و المشكاة: قلب محمد (صلى الله عليه و آله)، و المصباح:النور الذي فيه العلم.

و قوله: المصباح في زجاجة يقول: إني أريد أن أقبضك، فاجعل العلم الذي عندك عند الوصي، كما يجعل المصباح في الزجاجة، كأنها كوكب درري فأعلمهم فضل الوصي، ويوقد من شجرة مباركة أفضل الشجرة المباركة إبراهيم (عليه السلام)، و هو قول الله عز و جل: رحمت الله و بركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد، و هو قول الله عز و جل: إن الله اصطفى آدم و نوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين* ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم ال شرقية و ال غربية يقول لستم بيهود فتصلون قبل المغرب،و ال نصارى فتصلون قبل المشرق، و أنتم على ملة إبراهيم (عليه

السلام)، و قد قال الله عز و جل: ما كان إبراهيم يهوديا و لا نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين و قوله عز و جل: يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: مثل أولادكم الذين يولدون منكم، كمثل الزيت الذي يتخذمن الزيتون، يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: يكادون أن يتكلموا بالنبوة و لو لم ينزل عليهم ذلك»(البرهان في تفسير القرآن، ج۴، ص: ۶۷-۶۸)

[10] «مثل نوره» فيه وجوه:

(أحدها) أن المعنى مثل نور الله الذي هدى به المؤمنين و هو الإيمان في قلوبهم عن أبي بن كعب و الضحاك و كان أبي يقرأ مثل نور من آمن به

(و الثاني) **مثل نوره الذي هو القرآن في القلب** عن ابن عباس و الحسن و زيد بن أسلم

(و الثالث) أنه عنى بالنور محمد ص و أضافه إلى نفسه تشريفا له عن كعب و سعيد بن جبير فالمعنى مثل محمد رسول الله ص

(الرابع) أن نوره سبحانه الأدلة الدالة على توحيده و عدله التي هي في الظهور و الوضوح مثل النور عن أبي مسلم

(الخامس) أن النور هنا الطاعة أي مثل طاعة الله في قلب المؤمن عن ابن عباس في رواية أخرى(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص۲۲۴)

[11] و عن أبي جعفر ع قال: **يا معشر الشيعة خاصموا بسورة إنا أنزلناه تفلجوا** فو الله إنها لحجة الله تبارك و تعالى على الخلق بعد رسول الله ص و إنها لسيدة دينكم و إنها لغاية علمنا يا معشر الشيعة خاصموا ب حم و الكتاب المبين إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين فإنها لولاة الأمر خاصة بعد رسول الله ص يا معشر الشيعة يقول الله تبارك و تعالى- و إن من أمة إلا خلا فيها نذير قيل يا أبا جعفر نذيرها محمد ص قال صدقت فهل كان نذير و هو حي من البعثة في أقطار الأرض فقال السائل لا قال أبو جعفر ع- أ رأيت بعيثه أ ليس نذيره كما أن رسول الله ص في بعثته من الله عز و جل نذير فقال بلى قال فكذلك لم يمت محمد إلا و له بعيث نذير قال فإن قلت لا فقد ضيع رسول الله ص من في أصلاب الرجال من أمته قال و ما يكفيهم القرآن قال بلى إن وجدوا له مفسرا قال و ما فسره رسول الله ص قال بلى قد فسره لرجل واحد و فسر للأمة شأن ذلك الرجل و هو علي بن أبي طالب ع قال السائل يا أبا جعفر كان هذا أمر خاص لا يحتمله العامة قال أبى الله أن يعبد إلا سرا حتى يأتي إبان أجله الذي يظهر فيه دينه كما أنه كان رسول الله مع خديجة مستترا حتى أمر بالإعلان قال السائل ينبغي لصاحب هذا الدين أن يكتم قال أ و ما كتم علي بن أبي طالب ع يوم أسلم مع رسول الله ص حتى ظهر أمره قال بلى قال فكذلك أمرنا حتى يبلغ الكتاب أجله.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۲۴۹-۲۵۰)

[12] فرات قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد معنعنا عن أبي عبد الله أنه قال إنا أنزلناه في ليلة القدر الليلة فاطمة و القدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر و إنما سميت فاطمة لأن الخلق فطموا عن معرفتها أو من معرفتها الشك [من أبي القاسم] و قوله و ما أدراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير من ألف مؤمن و هي أم المؤمنين تنزل الملائكة و الروح فيها و الملائكة المؤمنون الذين يملكون علم آل محمد ص و الروح القدس هي فاطمة ع بإذن ربهم من كل أمر سلام هي حتى مطلع الفجر يعني حتى يخرج القائم ع.(تفسير فرات الكوفي ؛ ص۵۸۱-۵۸۲)

[13] المشكاة هي الكوة في الحائط يوضع عليها زجاجة ثم يكون المصباح خلف تلك الزجاجة و يكون للكوة باب آخر يوضع المصباح فيه

و قيل المشكاة عمود القنديل الذي فيه الفتيلة و هو مثل الكوة و المصباح السراج

و قيل المشكاة القنديل و المصباح الفتيلة عن مجاه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص ۲۲۴-۲۲۵)

[14] در معماری اوایل دوره اسلامی کاربرد پنجره اندک و معمولترین نوع آن ــ در سرزمینهای عربی ــ کوّه بود. کوّه دریچه ای کوچک و باریک بود که غالباً نزدیک سقف ساخته می شد (د. اسلام ، چاپ دوم ، ذیل «دار»؛ غالب ، ذیل «کو»). ظاهراً رعایت حریم خصوصی دیگران ، از دلایل کاربرد اندک پنجره در معماری اسلامی بوده است . بنابر روایتی ، اتاق خارجهٔ بن حُذافه در فسطاط پنجره هایی به سوی کوچه داشت و هنگامی که خبر آن به عمر رسید، ناظری فرستاد تا در صورت اشراف به بیرون آنها را خراب کنند (ابن دقماق ، قسم 1، ص 6). واژهٔ کوّه نیز مانند روزن در زبان فارسی معنایی خاص یافته و امروزه تنها به پنجره هایی گفته می شود که بیشتر در مأذنه ها تعبیه می شود (شهابی ، ذیل «کوّه »). واژه های نافذه ، قَمَریه ، قَنْدَلیه (رجوع کنید به سطور بعد) و مشربیه * نیز برای انواع مختلف پنجره در دوره های بعد و در سرزمینهای عربی به کار رفته است .(بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۲۹)

[15] در لغتنامه دهخدا در تفسیر مشکات آمده است: «طاقی فراخ که درآن چراغ نهند و قندیل گذارند»

[16] روغن چراغ

احادیث ذیل آیه نور

۱.دسته اول: تأویلی

خدایا چه چیزی می خواهی بفرمایی؟

اینجاست امام معصوم توضیح می دهند در تفسیر برهان[1] و سایر کتب ببینید چند تا روایات است با مضامین مختلف، بزنگاهش که مربوط مجلس ماست را عرض کنم:

آیه نور؛ خمسه طیبه

حضرت فرمودند: اگر مسأل هدایت و ظهور فیض کائنات است، مربوط می شود به جدّما- صلی الله علیه و آله.

خدای متعال می فرماید: من که نور سماوات و أرضم، عدّه ای را که از أنوار خودم هستند طوری قرارشان داده ام که از هیئت اجتماع این چند نفر است که مَثَل نور من به ظهور می رسد وإلاّ می شد یک چیز بسیط بگویند: مَثل من نوری است مثل شمس، شمس یکی است من هم یکی ام، خیلی روشن بود، آخر خدای متعال مَثَل خودش را بزند بگوید: مشکات و مصباح و زجاجه و زیت، آخر چرا؟ خیلی آی شریفه مهمّاست، خورشید که نور حسّی است یک لحظه خدا اشاره کند طُمِسَت، فوری خاموش می شود، اینجا دستگاه دیگری است چند چیز باید این را توضیح بدهد این چند چیز باهم همراه است.

محور اجتماع: فاطمه زهرا سلام الله علیها

حضرت فرمودند: این کوکب دُرّیّ چه بود در آیه؟

مشکات و مصباح و شیشه همه دست به دست هم داد با درخت زیتون، شد کوکب دُرّیّ، فرمودند: می دانید خدای متعال از این کوکب دُرّیّ چه قصد کرده؟ مادر ما فاطمه -سلام الله علیها[2]-

عجب! پس هم مصباح داریم اینجا، زُجاجه داریم اینجا، خدای متعال می فرماید: مصباح در زجاجه است، « **الزجاجة کأنّها کوکبٌ دُرّیّ**»،

اول فاطمه لما خلقتکما

دیدی همه جا محور، حضرت صدّیقه اند. شنیدی همه که «**اول فاطمةُ لما خَلَقتُکُما**[3]»، این ها با هم مربوطند.

هم فاطمه و ابوها...

در حدیث کساء هم معروف است وقتی خدای متعال می خواهد معرّفی کند اصحاب کساء را و خمسه طیّبه را: « **فَقال الله: یا مَلائکتی و یا سُکّان سَمواتی... هُم فاطمةُ و أبوها و بَعلُها و بَنُوها** »،

کوکب درّی

اینجا هم «**کوکب دُرّی**» محور نورافشانی است. در این آیۀ مبارکه نور کأنّه این چند نور با هم جمع می شوند می شود «**کوکبٌ دُرّی**[4]»

این حدیث، حالت تأویل دارد برای آیۀ شریفه. اگر این ها را امام معصوم نفرموده بودند کجا ما اینه را می فهمیدیم؟

روی این حساب، خدای متعال وقتی می فرماید: «**اللهُ نورُ السّمواتِ و َالأرض**»، مَثَل که می خواهد برای خودش بزند به یک مجموعه ای از اشیاء می زند، نمی گوید: مَثَلُ نوری کالشّمس، اصلاً مقصود آیۀ شریفه این نیست مقصودی که خدای متعال می خواهد از «مَثَلُ نورِه»، بگوید نرفته دنبال یک شیئ و یک چیز بسیط، رفته سراغ مجموعه ای از اشیاء؛ «**مَثَلِ نورِه کَمِشکاةٍ فیها مصباح المصباحُ فی زُجاجةٍ الزُجاجةُ کأنّها کوکبٌ دُرّیٌ یوقَد من شَجَرةٍ مُبارکةٍ زَیتونةٍ**»

ببینید چند چیز مطرح شد؛ همۀ این ها را خدای متعال در ارتباط با همدیگر قرار داده می خواهد مَثَل قرار بدهد برای «**مَثَلُ نورِه**»، چقدر با آن تأویلِ حدیث، زیبا بود خدای متعال می خواهد اینجا بگوید: مَثَل نور که هدایت و هدایتگری است ای واسطتِ فیض است چه جوری است؟ عدّه ای از وجودات مبارکه اند که این مَثَل را سر و سامان می دهند، این چندتا با هم باید مقصود خدای متعال را إفاده بکنند، این روایت در تفسیر قمی است که مرحوم بحرانی در تفسیر برهان هم آورده اند.

«نور علی نور»: امتداد فیض

فرمودند: می دانید «**نورٌ علی نور**» یعنی چه؟ یعنی این خمسۀ طیّبه که شروع هدایت و مخزن نور ظهور عالم و همۀ دستگاه را دارند خاموش نمی شوند«**نورٌ علی نور**»، فرمودند: «**أی إمامٌ بعد إمام**[5]»

پس سیدالشهداء اگر شهید شدند قرار نیست این نور خاموش بشود در شدّت سختیِ روز عاشورا در آن وقتی که دیگر سخت تر از او نبود برای اهل البیت - علیهم السلام- خدای متعال وجود زنین حجّت خودش را حفظ می کند در بستر مریضی.

نجات امام سجاد در قصر یزید

این را خودِ اهل سنّت نقل کرده اند:

اخذته سیوف آل ابی سفیان

ابن عساکر در تاریخ دمشق دارد می گوید[6]: وقتی امام سجاد - سلام الله علیه- در مجلس یزید بودند یکی از این ملعون ها که همه جا همه می شناسید گفت: یزید، حسین را که کشتند بچه هایش را همه کشتند فقط یک «علی» مانده این را هم بکش، فردا دوباره همین ها می گویند: وای، قُتِلَ أبوان، این ها را هم بکش از دستشان راحت بشو. به خیالشان کار دست خودشان است

یزید از نخوت و غرور خودش جوابی داد- ما که الآن قرن پانزدهم اینجا نشستیم می فهمیم خدای متعال در آن مجلس چه کار کرد- قدرت دست او بود، به حسب ظاهر برایش کاری نداشت دستور دهد امام سجاد - علیه السلام- را شهید کنند. امام - علیه السلام- اسیر بودند. یزید گفت: الآن ما کامل بر أریکۀ قدرت نشستیم اگر از آل أبی طالب یک نفر سر بلند کند،«**أخذته سیوف آل أبي سفیان**» در همان لحظۀ أوّل، تمام شمشیرهای آل ابی سفیان آنها را درو می کنند

امروز ما می دانیم یعنی چه؟ یعنی خدا می گوید: تو بنشین سر جایت، فعلاً به غرور خودت مشغول باش، تو اجازه ندارى حجّت ما را شهید کنی، ولی دل خوشی به غرور خودت، به این که اگر نمی کشم قدرت، دست ماست. «**نورٌ علی نور**»، قرار نیست این نور خاموش بشود ولو حجّت ما در مجلس یزید باشد که به حسب ظاهر یک آن، دستور یزید بس است که بزنید گردنش را.

«**نورٌ علی نور**»، حضرت فرمودند: «**إمامٌ بعد إمامٍ**»

«یهدی الله لنوره» : مهدی صلوات الله علیه

چقدر خترمش زیباست؛ «**یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یَشاءُ**»، این همه در آیه اسم نور و کوکب دُرّی بود همه را آمد و آمد، آخرین نور در آیه چیست؟ امام - علیه السلام- فرمودند: نور آخر، مهدی آل محمد - صلوات الله علیه- است[7].

«**یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یشاءُ**»، این نور را خدای متعال ذخیره می کند و به آن کسانی که خودش می خواهد، ایمان به او، هدایت به او، اتصال به وجود مبارک او را می دهد بَه بَه! ولی خودشان فرمودند: سختی هایی می آید که «لا یَبقی إلاّ مَن أخَذَ اللهُ عَلیهِ المیثاق[8]»، آن قدر سختی پیش می آید آن هایی که از یک جای دیگر چیزی با خودشان آورده اند آن ها سالم می مانند. از خدای متعال می خواهیم به حقّ أهل البیت علیهم السلام جمیعاً، حضرت صدیقه کبری - سلام الله علیها- به همه ما منّت بگذارد یک لحظه ما را در دنیا و آخرت از این دستگاه اهل بیت جدا نفرماید.

۲. دسته دوم: جری

یک روایت دیگری هم از امام صادق- علیه السلام- از پدرشان - علیه السلام- هست که آن حالت جَرْی دارد: دنبال حدیثی که خواندیم این حدیث هست که وجه دیگری است و اصلاً تأویل نیست، ما می توانیم همین آیه شریفه را از باب أحسن الجَرْی و از باب بهترین مصداق برای صاحب مجلس، حضرت صدیقه - سلام الله علیها- بیاوریم، ولی خود روایت - فی حدّ نفسه- خیلی مهمّ و جالب است:

> **حدثنا حميد بن زياد عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه ع في هذه الآية «الله نور السماوات و الأرض» قال بدأ بنور نفسه تعالى «مثل نوره» مثل هداه في قلب المؤمن «كمشكاة فيها مصباح المصباح» و المشكاة جوف المؤمن و القنديل قلبه- و المصباح النور الذي جعله الله في قلبه «يوقد من شجرة مباركة» قال الشجرة المؤمن «زيتونة لا شرقية و لا غربية» قال على سواء الجبل لا غربية أي لا شرق لها و لا شرقية- أي لا غرب لها إذا طلعت الشمس طلعت عليها- و إذا غربت الشمس غربت عليها «يكاد زيتها يضيء» يكاد النور الذي جعله الله في قلبه يضيء و إن لم يتكلم «نور على نور» فريضة على**

> فريضة و سنة علی سنة «يهدي الله لنوره من يشاء» يهدي الله لفرائضه و سننه من يشاء «و يضرب الله الأمثال للناس» فهذا مثل ضربه الله للمؤمن، قال فالمؤمن يتقلب في خمسة من النور، مدخله نور و مخرجه نور- و علمه نور و كلامه نور- و مصيره يوم القيامة إلى الجنة نور،
> قلت لجعفر بن محمد ع جعلت فداك اي سيدي إنهم يقولون مثل نور الرب قال سبحان الله ليس لله مثل- قال الله فلا تضربوا لله الأمثال.[9]

«عن الإمام الصادق - صلوات الله علیه- عن أبیه أبی جعفر - صلوات الله علیه-» ، در ذیل آیۀ شریفۀ«الله نورُ السّمواتِ و َالأرض»، حضرت فرمودند: «بَدَءَ بنُورِ نَفسِهِ تعالی»

ابتداء و محور آیۀ شریفه چیست؟ «الله نورُ السّمواتِ و َالأرض» بعد حضرت می فرمایند: «مَثَلُ نُورِهِ» یعنی چه؟ «یَعنی مَثَلُ هِدایَتِهِ»،

معنایی که عرض کردم جای خودش بود و تأویل بود، فقط این سؤال را در ذهن می آورد که دست ما کوتاه و خرما بر نخیل، آیۀ نور خواندید و این معانی عالی و راقی در کلام خدای متعال آمده بود، چ کسی بودند این وجودات مبارک؟ اهل بیت بودند، خمسۀ طیّبه بودند، چارده معصوم - سلام الل علیهم- بودند تا آن آخر کار که امام - علیه السلام- فرمودند: «یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یشاءُ وَ یَهدیٰ آلِ محمّد[10]»، آخرین نوری که در آیۀ شریفه آمده بود ختم به وجود مبارک حضرت بقیة الل شد، در آن حدیثی که حضرت فرمودند. پس این همه آیات به ما ربطی نداشت آیۀ نور هم ما بخوانی یک نحو توسل به ذوات مقدّسه است، قرآن است آیۀ نور نازل شده به خود ما هیچ ربطی ندارد.

این حدیث خوب است، این حدیث می گوید: قرآن بطون دارد، تأویلات دارد، این آیۀ نور مربوط به ت تک مؤمنین هم هست، هیچ کس خودش را از این آیۀ نور دور نگیرد خدای متعال که فرمود: «الله نورُ السّمواتِ و َالأرض مَثَلُ نُورِهِ»، این مَثَل، خودت هستی اگر مؤمنی، قرآن دارد تو را می گوید، امام - علیه السلام- فرمودند: «مَثَلُ هُداهُ فی قلبِ المؤمنِ کَمِشکاةٍ»، این مَثَل در وجود هر مؤمنی هست، لذا عرض کردم این حدیث با این زیبایی أجلّ مصادیقش خود حضرت صدیقه - سلام الله علیها- هستند امّا از باب جَرْی است نه تأویل، و فرق دارد با آن روایت دیشب. پس این روایت هم بالاتری مصادیقش خود حضرت هستند،«والمِشکاةُ جَوفُ المؤمنِ والقَندیلُ قلبُهُ»،

مشکات: قندیل

از مجمع البیان مرحوم طبرسی عرض کردم که مشکات دو جور معنا شده این معانی که امام- علیه السلام- آلآن می فرمایند، معنای دوّمی هست که دیشب اشاره کردم؛

مشکات تاقچه ای بوده در دیوار که ظاهر آن با شیشه ای مسدود می شده چراغ را در آن می گذاشتند ، «المصباح فی زجاجه»، یک دری هم از پشت داشت که چراغ را می گذاشتند و بر می داشتند قدیم مرسوم و متداول بوده، این را دیشب توضیحش دادم. معنای دوّمی عرض کردم که مشکات دارد به معنای قندیل[11] است یا آن چیزی که پایۀ قندیل است[12].

چراغ خودش می خواهد نور بدهد امّا خودش همینطوری روی پایش نمی ایستد یک پایه می خواهد که چراغ را نگه دارد، چراغ افتاده هدایتگری نمی کند؛ پایه ای می خواهد که این چراغ را نگه دارد تا هدایت گری کند، خدای متعال در این آیه مشکات را شروع مَثَل خودش قرار داده «**کَمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»،

تبیین معنای آیه

مَثَل خدای متعال در این که نور خودش را فرموده این چیزی است که شما مَشعل را، مِصباح را داخل او قرار می دهید، لذا امام - علیه السلام- فرمودند: این مشکات کیست؟ در اینجا هر کسی خودش را بپاید ببیند با خدا رابطه دارد یا نه؟ در قلب خودش احساس می کند این سفره صاحب سفره دارد یا نه؟ چشم هایش را ببندد ببیند می تواند با حیّ قیّوم خالق حاضر ناظر، ارتباط برقرار کند یا نه؟ ببیند یک واهمه ای دارد از این که هر کاری نکند یا نه؟ اگر این حال را دارد بداند «مشکات» شروع شد اصل ایمان در وجود او هست باید تقویتش کند، باید به آن وجودتی که صحبت شد[13]، نگاه بکند.

مشکات: پیکره مومن

پس فرمودند: «**وَالمِشکاةُ جَوف المؤمن وَالقَندیلُ قَلبه**»، تمام این بدن شما و پیکر شما که روح شما هم در آن ظهور کرده این همان مشکات است،

قندیل: قلب مومن

قلب مؤمن چیست؟ چیزی است که واسطه می شود که مصباح در آن قرار بگیرد تا به وسیله او بتواند از شجره مبارکه زیتونه کسب زیت کند، به عبارت دیگر قندیل آن چیزی است که سبب می شود بتواند زَیت برسد به چراغ، اگر این قندیل راهش بسته بشود و این مشکات برداشته بشود دیگر زیت به مصباح نمی رسد.

المصباح: نور در قلب مومن

بعد فرمودند: «**المِصباحُ النُور الذی جَعَلَهُ اللهُ فی قَلب المؤمن**» این چراغی که نور می دهد آن ایمانی است که خدای متعال در قلب مؤمن قرار داده است. خوشا به حال آن کسانی که از این نور بهره مندند، خدا را قسم می دهیم به صاحب این مجلس به حضرت صدّیقه کبری - سلام الله علیها- اگر این نور را به ما ندادی به حق حضرت، امشب این نور را به ما بده اگر ذرّه ای به ما عنایت فرموده به حقّ نور خودش این را بیشتر بکند، طوری نباشد چشم از این دنیا ببندیم و در حفره قبر و عالَم تنهایی احساس خسارت بکنیم که این مطالب بود و توجه نکردیم.

شجره مبارکه: تمام وجود مومن

«**یُوقَدُ مِن شجرةٍ مبارکةٍ زیتونة**»، درخت مبارک زیتون چیست؟ «**الشَجَرَةُ المؤمن**»، این درخت زیتونی که این قلب را به پا نگه می دارد این نورانیت ایمان را بیشتر می کند این خود تمام وجود مؤمن است، اگر این مؤمن حرام بخورد این زَیتی که قرار است به قلبش وارد شود و او را نورانی کند، آیا نور ایمان را بیشتر می کند یا این نور را از بین می برد؟ پناه برخدا!

کلمات علماء یادم می آید که حاج آقا می فرمودند: یک مؤمن غذا می خورد اگر مواظب باشد می آید بالا از دستگاه گوارش به خون به رگها به قلب و به روح، می بینی شده ایمان، غذا خورده، شده ایمان، پناه بر خدا آن طرفش هم غذا می خورد می شود کفر نعوذ بالله[14].

پس این شجره خود مؤمن است شجره چطوری است؟ «**مَثَلُ کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها**[15]»، مؤمن اینچوری است « **کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ**»، درخت دو چیز دارد: هم ریشه دارد هم شاخه، هرکدامش نباشد، ناقص است.

دنبال همین آیه نور ان شاءالله به ترتیب می رویم جلو، ببینید قرآن چکار می کند؟

«نور علی نور»

می فرمایند: می دانید «**نورٌ عَلی نور**» یعنی چه؟

واجبات و مستحبات

حضرت به آن جهت کاربردی که نیاز داریم تا معرفت کامل بشود اشاره کرده اند فرموده اند: «**فریضةٌ عَلی فریضةٍ و سنّةٌ عَلی سنّةٍ**»،

نمازها؛ پله های یک نردبان

مؤمن اگر اهل نماز نباشد، اهل انجام واجبات نباشد آن چیزی هم که دارد از دستش می رود. باز تعبیری علماء یادم می آید که نماز ظهر خواندید باید یک پله باشد نه این که بگویید: نماز ظهر خواندم اینجا بودم نماز عصر خواندم رفتم یک قدم این طرف تر جلو یا عقب. نه، بگویید نماز ظهر خواندم در یک نردبان بودم در پله سوم بودم نماز عصر باید پله بالاتر بروم پله چهارم[16].

«**فریضةٌ عَلی فریضةٍ**»، ببینید تعبیری امام - علیه السلام- را؛ واجب روی واجب، هرکدام پشت همدیگر به نحوی که او را می برد بالا،

جایگاه مستحبات

«**و سنّةٌ عَلی سنّةٍ**»، مؤمن به مستحبات هم نیاز دارد اینجور نیست که بگوید: حالا ما واجبات را انجام بدهیم. بله هر وقت حال ندارد خدای متعال واجب نفرموده؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «**إنّ للقُلوبِ إقبالاً و إدبارا**[17]»، دلهای شما گاهی رو می کند سرحال است نشاط دارد و گاهی حال ندارید، «**إذا أدبر فاقتصروا علی الفرائض**»، وقتی حال ندارید با زور عبادت نکنید، أقلّ واجب را انجام بدهید. اندازه ای که تارک الصلاة نباشید امّا من این که انسان، کلّ عمرش بگوید: حال ندارم. وقتی که حال دارد مستحبّات را بخواند.

نوافل؛ تکمیل فرائض

امام - علیه السلام- فرمودند: «**إنّما یُقبَلُ اللهُ من صَلاةِ العَبد ما أقبَلَ فی صَلاتِه**[18]»، همان مقداری که دلت در نماز است خدا هم قبول می کند، آن اندازه که نیست ناقص است. شاید عبارتِ روایت دارد که راوی به گریه افتاد عرض کرد: ای ابن رسول الله؛ نمازِ ما که نماز نیست، دلمان در نماز نیست. حضرت فرمودند: اگر می خواهی تکمیل شود نافله بخوان[19].

خدای متعال، نافله را تکمیل فریضه قرار داده. سه رکعت نماز مغرب می خوانی دوتا دو رکعت هم نافله مغرب بخوان. اگر نقصی در نماز مغرب بوده این چهار رکعت نافله تکمیل می کند؛

«علامات المؤمن خمس[20]»، پنج علامت برای مؤمن است، یکی از آن‌ها صلاة إحدی و خمسین است پنجاه و یک رکعت نماز علامت مؤمن است.

لذا حضرت فرمودند:**«فریضةٌ عَلی فَریضةٍ وَ سُنّةٌ علی سُنّةٍ، یَهدی اللهُ لفَرائضِه وَ سُنَنِه مَن یَشاء، فَهذا مَثَلُ ضَرَبَهُ اللهُ للمؤمن»**، حضرت فرمودند: این آیه مبارکه **«اللهُ نور السّمواتِ وَ الأرض...»** مَثَلی است که خدای متعال برای مؤمن زده،

مومن و انوار خمسه

بعد فرمودند تعبیری که خیلی عالی است: **«فالمؤمنُ یتقلّبُ فی خَمسَةٍ من النّور»**، تمام سیر و مسیر و أوّل و آخر مؤمن، در نور است پنج نور:

۱.**«مَدخَلُهُ نورٌ»**، در هر کاری که وارد می شود واردشدنش سراپا نور است،

۲.**«مَخرَجُهُ نورٌ»**، از هر امری خارج می شود نور است، اگر امری را وارد شویم در بین راه متوجّه نبودیم دچار فتنه شدیم با ظُلمت خارج می شویم، ولی مؤمن مَدخلش نور است مَخرجش هم نور است، وقتی از امری فارغ هم می شود با نورانیّت خارج می شود. خدای متعال انشاءالله نصیب همه ما بکند، خیلی مهم است گاهی انسان وارد می شود با یک نیّتی و حسابی امّا در بین راه فتنه می آید،

۳و۴.**«وَ علمُهُ نورٌ وَ کلامُهُ نورٌ»**، علومی که در قلب او هست راه را بر او روشن می کند و حرفی که می زند نور است،

۵.**«وَ مَصیرُهُ یَوم القیامة إلی الجنّةِ نورٌ»**، فردای قیامت هم که محشور می شود تمام این مصیری که می خواهد برود به بهشت برسد سراپا روشن است و نور است به تردید نمی افتد.

سوره حدید

آیه شریفه ای در سوره مبارکه حدید است، سوره حدید خیلی سوره عجیبی است؛ امام سجاد - سلام علیه- فرمودند که خدای متعال می دانست در آخرالزمان أقوام مُتعمّقی می آیند، برای وضع حال آن ها دو سوره را نازل کرد، یعنی این دو سوره مال زمان خودشان نبوده اند، یکی سوره مبارکه توحید و دیگری سوره مبارکه حدید[21].

«هُوَ الأوّلُ وَ الآخر وَ الظاهر وَ الباطن[22]...» چه آیاتی؟ و در کلّ سوره عجائب است؛ شش بار در این سوره کلمه نور بکار رفته یک بار کلمه حدید است، چه دستگاهی دارد، این شش کلمه نور که سوره حدید بکار رفته است!

می فرماید:

> **یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ بُشْرَاکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا ۚ ذَٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ[23]**

«یَومَ تَرَی المؤمنینَ وَ المؤمنات»، روزی که مؤمنین و مؤمنات را می بینی، **«یَسعَی نُورُهم بَینَ أیدیهم وَ بأیمانِهم»**، اگر ما‌شین می خواهد برود جلو چراغ می گذارند جلوی او، مؤمنین

وقتی می خواهند بروند و به هدف خودشان برسند روشن و تابناک است، راه را برایشان نشان می دهند.

در ادامه می فرماید:

> يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ[24]

«**يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا**»، منافقینی که اینجا بودند اما قدر این دنیا و این مسیر را ندانستند، به این هایی که دارند براحتی می روند می گویند: «**انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ**»، بر گردانید صورتهایتان را به طرف ما، تا نورتان به ما هم بتابد ما هم راه را پیدا کنیم. چه جواب می دهند؟

«**قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ**»، به آنها جواب داده می شود که این نور از جای دیگری آمده برگردید به دنیا، «**فَالْتَمِسُوا نُورًا**»، نور باید از آنجا تحصیل بشود، «**فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ**»، یکدفعه بینشان یک حائل میآید«**بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ**»، تا آنجایی می رسد که آن هایی که این نور را ندارند می گویند: «**أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ**»؟ ما که در دنیا با شما بودیم چطور شده حالا دارید به سرعت می روید ولی ما در تاریکی گیر کرده ایم؟ «**قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ**»، بله ولی شما خودتان را به فتنه انداختید و به دنیا نگاه ِگذر نکردید، «**وَتَرَبَّصْتُمْ**» روزهایی بر شما گذشت در درنگ و صبر کردن، در شک کردن و واپس گشتن، «**وَارْتَبْتُمْ**» شک کردید، «**وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ**» آرزوها شما را فریب داد، «**حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ**» تا یک دفعه دیدی تمام شد، عمر رفت و هر راهی رفتنی رفتنی.

مَثَل نور خداوند: مؤمن دارای شؤون

حالا برگردیم به نکته ای که اوّل گفتم و تکرارش خوب است؛ حالا دیدی چرا خدای متعال وقتی می خواهد بگوید: «**اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**»، نفرمود: «مَثَل نورُه کالشّمس»؟ شمس که یک چیز است دارد نور می دهد این هم نور حسّی که سراپا ضعف است.

مقصود از آیه نور نباید به یک چیز زده شود، باید چیزی باشد که شئوناتِ دارد ولی یک مؤمن است امّا این یک مؤمن شجره است، ریشه دارد، میوه دارد، ساقه دارد، زیت دارد، وقتی می خواهند شجره را بگویند خیلی مهم است، نمی شود یک أمر گفت: «مَثَل نُورِهِ کالشَجَر»، مَثَل نور او یک امر نیست یک درخت است که باید بشناسیدش، این وجود خودتان است خودتان را باید بعنوان درخت ببینید آب نیاز دارد، غذا نیاز دارد، ریشه باید کارش درست باشد، چیزی بریزید پای درخت که سمّ باشد درخت را از بین می برد، ریشه ای که چیزی که نافع برای او باشد برایش نباشد از بین می رود، همچنین بیرونش اگر یخ زدگی بیایی درخت دیگر از بین رفت، نور زیاد باشد،

پس ببینید چه حکمت عظیمی در این آیه شریفه است خدای متعال با این آیه شریفه می خواهد بزند می گوید: مَثَل نور هدایت من یک مطلب نقطه ای نیست که فقط خواسته باشم حرف

بزنم از این مَثَل، می خواهم شما را به هدایتی که لایق شماست کامل شماست برسانم.

---

[1] ۷۶۲۹/- وعنه: عن علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن علي بن حماد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) وضع العلم الذي كان عنده عند الوصي، و هو قول الله عز و جل: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره، يقول: أنا هادي السماوات و الأرض، مثل العلم الذي أعطيته، و هو نوري الذي يهتدى به، مثل المشكاة فيها مصباح، و المشكاة: قلب محمد (صلى الله عليه و آله)، و المصباح:النور الذي فيه العلم.

و قوله: المصباح في زجاجة يقول: إني أريد أن أقبضك، فاجعل العلم الذي عندك عند الوصي، كما يجعل المصباح في الزجاجة، كأنها كوكب دري فأعلمهم فضل الوصي، ويوقد من شجرة مباركة فأصل الشجرة المباركة إبراهيم (عليه السلام)، و هو قول الله عز و جل: رحمت الله و بركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد، و هو قول الله عز و جل: إن الله اصطفى آدم و نوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين* ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم ال شرقية و ال غربية يقول لستم بيهود فتصلون قبل المغرب،و ال نصارى فتصلون قبل المشرق، و أنتم على ملة إبراهيم (عليه السلام)، و قد قال الله عز و جل: ما كان إبراهيم يهوديا و ال نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين و قوله عز و جل: يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: مثل أولادكم الذين يولدون منكم، كمثل الزيت الذي يتخذمن الزيتون، يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: يكادون أن يتكلموا بالنبوة و لو لم ينزل عليهم ذلك»(البرهان في تفسير القرآن، ج4، ص: ۶۷-۶۸)

[2] حدثنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا محمد بن الحسن الصائغ قال حدثنا الحسن بن علي عن صالح بن سهل الهمداني قال سمعت أبا عبد الله ع يقول في قول الله الله نور السماوات و الأرض- مثل نوره كمشكاة المشكاة فاطمة ع فيها مصباح المصباح الحسن و الحسين في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري **كأن فاطمة ع كوكب دري بين نساء أهل الأرض** يوقد من شجرة مباركة يوقد من إبراهيم عليه و على نبينا و آله السلام ال شرقية و ال غربية ال يهودية و ال نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد العلم يتفجر منها و لو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء- أن يدخلوا في ولايتهم مخلصا و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص-۱۰۲ ۱۰۳)

5- علي بن محمد و محمد بن الحسن عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله بن القاسم عن صالح بن سهل الهمداني قال قال أبو عبد الله ع في قول الله تعالى- الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة فاطمة ع فيها مصباح الحسن- المصباح في زجاجة الحسين- الزجاجة كأنها كوكب دري **فاطمة كوكب دري بين نساء أهل الدنيا**- ووقد من شجرة مباركة إبراهيم ع- يتونة ال شرقية و ال غربية ال يهودية و ال نصرانية- يكاد زيتها يضيء يكاد العلم ينفجر بها- و لو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام- يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء- و يضرب الله الأمثال للناس و قلت أو كظلمات قال الأول و صاحبه- يغشاه موج الثالث- من فوقه موج ظلمات الثاني- بعضها فوق بعض معاوية لعنه الله و فتن بني أمية- إذا أخرج يده المؤمن في ظلمة فتنتهم- لم يكد يراها و من لم يجعل الله له نورا إماما من ولد فاطمة ع- فما له من نور إمام يوم القيامة و قال في قوله- و يسعى نورهم بين أيديهم و بأيمانهم أئمة المؤمنين يوم القيامة تسعى بين يدي المؤمنين و بأيمانهم حتى ينزلوهم منازل أهل الجنة(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج 1 ؛ ص۱۹۵)

[3] اي أحمد! ول الك المل خلقت الأفلاك، و ول ال علي المل خلقتك؛ و ول ال طاطمة المل خلقتكم (عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد ؛ ج11-قسم1-طاطمة ؛ ص۴۴)

[4] امام باقر عليه‌السلام نيز در مقام تأويل آيه شريفه مثل كلمه طيبه كشجره طيبه اصلها ثابت(سوره ابراهيم، آيه ۲۴) مى‌فرمايند:

3- حدثنا أحمد عن الحسن بن محبوب عن مؤمن الطاق عن سلام بن المستنير قال: سألت أبا جعفر ع عن قول الله تعالى كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها قال الشجرة رسول الله ص نسبه ثابت في بني هاشم و **غصن الشجرة فاطمة** و فرع الشجرة علي أمير المؤمنين و أغصان الشجرة و ثمرها الأئمة و ورق الشجرة الشيعة و إن المولود ليولد فتورق ورقة و إن الرجل من الشيعة ليموت فتسقط ورقة قال جعلت فداك تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها قال ما يفتي الأئمة شيعتهم في كل حج و عمرة من الحلال و الحرام.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص۵۹)

[5] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۱۹۵

[6] ولقد جاء رجل من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فقال له قد أمكنك الله من عدو الله وابن عدو أبيك فاقتله اذا الغلام ينقطع اذا النسل فإنك ال ترى ما تحب وهم أحياء آخر من يزاع فيه يعني علي بن حسين بن علي لقد رأيت ما لقي أبوك من أبيه وما لقيت أنت منه وقد رأيت ما صنع مسلم بن عقيل فاقطع أصل اذا البيت فإنك إن قتلت اذا الغلام انقطع نسل الحسين خاصة وإلا فالقوم ما بقي منهم أحد طالبك بهم وهم قوم ذوو مكر والناس إليهم مائلون وخاصة غوغاء أهل العراق يقولون ابن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ابن علي وفاطمة قتله وليس هكذا منهم طالع أخذته سيوف آل أبي سفيان (تاريخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۶۰)

[7] ۷۶۴۳/- روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: دخلت إلى مسجد الكوفة، و أمير المؤمنين (صلوات الله و سلامه عليه) يكتب بإصبعه و يتبسم، فقلت له: اي أمير المؤمنين، ما الذي يضحكك؟ فقال: «عجبت لمن يقرأ هذه الآية و لم يعرفها حق معرفتها». فقلت له: أي آية، اي أمير المؤمنين؟

فقال: «قوله تعالى: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة، المشكاة: محمد (صلى الله عليه و آله)، فيها مصباح، أنا المصباح. في زجاجة الزجاجة الحسن و الحسين (عليهما السلام)، كأنها كوكب دري و هو علي بن الحسين (عليه السلام)، يوقد من شجرة مباركة محمد بن علي (عليه السلام)، زيتونة جعفر بن محمد (عليه السلام) ال شرقية موسى بن جعفر (عليه السلام)، و ال غربية علي بن موسى (عليه السلام)، يكاد زيتها يضيء محمد بن علي (عليه السلام)، و لو لم تمسسه نار علي بن محمد (عليه السلام)، نور على نور الحسن ابن علي (عليه السلام)، يهدي الله لنوره من يشاء القائم المهدي (عليه السلام) و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم».(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج۴ ؛ ص۷۲)

[8] و روي عن أبي عبد الله ع أنه قال: و الله لتمحصن و الله لتطيرن يمينا و شمالا حتى ال يبقى منكم إلا الكل امرئ أخذ الله ميثاقه و كتب الإيمان في قلبه و أيده بروح منه و في رواية أخرى عنهم ع حتى ال يبقى منكم على هذا الأمر إلا الأندر فالأندر.(الغيبة للنعماني ؛ النص ؛ ص۲۶)

[9] تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص١٠٣و البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۶۹-۷۰

[10] ۷۶۴۳/- روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: دخلت إلى مسجد الكوفة، و أمير المؤمنين (صلوات الله و سلامه عليه) يكتب بإصبعه و يتبسم، فقلت له: اي أمير المؤمنين، ما الذي يضحكك؟ فقال: «عجبت لمن يقرأ هذه الآية و لم يعرفها حق معرفتها». فقلت له: أي آية، اي أمير المؤمنين؟

فقال: «قوله تعالى: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة، المشكاة: محمد (صلى الله عليه و آله)، فيها مصباح، أنا المصباح. في زجاجة الزجاجة الحسن و الحسين (عليهما السلام)، كأنها كوكب دري و هو علي بن الحسين (عليه السلام)، يوقد من شجرة مباركة محمد بن علي (عليه السلام)، زيتونة جعفر بن محمد (عليه السلام) لا شرقية موسى بن جعفر (عليه السلام)، و لا غربية علي بن موسى (عليه السلام)، يكاد زيتها يضيء محمد بن علي (عليه السلام)، و لو لم تمسسه نار علي بن محمد (عليه السلام)، نور على نور الحسن ابن علي (عليه السلام)، يهدي الله لنوره من يشاء القائم المهدي (عليه السلام) و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم».(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج ۴ ؛ ص۷۲)

[11] قندیل. [ق ِ] (معرب ، ا ِ) چراغ. چیزی است که در آن چراغ می افروزند و آن معرب کندیل است. (از آنندراج رساله معربات). چراغ و چوند. (ناظم الاطباء). المصباح للسراج. ج ، قنادیل. (اقرب الموارد). چراغدان و فانوس. (ناظم الاطباء). || شمعدان. || کیه دان. پیه سوز. (ناظم الاطباء). (لغتنامه دهخدا)

چراغدان (قندیل و چلچراغ):از میان تجهیزات روشنایی سنتی دوره قاجار،چراغدانهای این دوره بیش از تمامی دیگر تجهیزات،به دست ما رسیدهاند. چراغدان یاقندیل و چلچراغ که میتوان آن ها را معادل لوستردر فرهنگ و زبانهای غربی دانست، از دیرباز در فرهنگ اسلامی از آن رو دارای اهمیت بود که غالبا در مساجد و بناهای دینی دیگری چون مقابر و زیارتگاهها به کار میرفت. بنا به گزارشهای مکرر منابع و اسناد، رسم دیرین اهدای قندیل و چلچراغ به عتبات و بقاع متبرک در دوره قاجار رونقی چشمگیر یافت،

چنانکه عضدالملک در شرح سفرش به عتبات در ۱۲۱۹ ه، سه باراز چلچراغهای اهدایی ناصرالدینشاه به آستانه های مقدس امام علی(ع)، امام حسین(ع)، و امامین عسکریین درنجف و کربلا و سامرا یادکرده است.

همچنین بروگش آلمانی در سفری که در نیمه های سده نوزدهم به قم کرد، از حدود چهارصد قندیل طلا در حرم و شبستان حضرت معصومه(س) سخن گفته که بیشتر آنها جواهرنشان بودند.(مقاله وسایل روشنایی در دوره قاجار)

جالب اینجاست که کلمه لوستر-که خود واژه ای فرانسوی است- در زبان انگلیسی به معنای Chandelier است که به نظر می رسد از کلمه قندیل گرفته شده باشد.

[12] و قوله جل و عز: مثل نوره كمشكاة فيها مصباح [النور: ٣٥].

قال أبو إسحاق: هي الكوة.

و قيل: هي بلغة الحبش.

قال: و المشكاة من كلام العرب.

قال: و مثلها- و إن كان لغير الكوة- الشكوة و هي معروفة، و هي الزقيق الصغير أول ما يعمل مثله.

و قال غيره: **أراد- و الله أعلم- بالمشكاة قصبة القنديل من الزجاج الذي يستصبح فيه**، و هي موضع الفتيلة في وسط الزجاجة شبهت بالمشكاة و هي الكوة التي ليست بنافذة.(تهذيب اللغة ؛ ج١٠ ؛ ص١۶۶)

و قيل المشكاة عمود القنديل الذي فيه الفتيلة و هو مثل الكوة و المصباح السراج

و قيل المشكاة القنديل و المصباح الفتيلة عن مجاه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج7، ص ٢٢۴-٢٢۵)

[13] حضرات معصومين عليهم السلام

[14] واى بر ما اگر در خصوص خوردنيها و نوشيدنيها از حرام اجتناب نكنيم، زيرا همين غذاهاست كه منشأ علم و ايمان و اى كفر ما ميشود، و يك وقت نگاه ميكنيم و ميبينيم كه به زيد ايمان آوردهايم! از آيهى «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمينَ؛ و نزديك اين درخت نشويد، تا مبادا از ستمكاران شويد». استفاده ميشود كه همين اكل و تناول بود كه در سلسلهى علل و معاليل هبوط آدم عليهاالسلام قرار گرفت! انسانى كه قابليت مَلَك و فرشته شدن را دارد هرچند طرف مقابل آن در پستى اسفلالسافلين ميباشد در اثر خوردن و آشاميدن است كه نيروى آن در خون، و بالاخره اثر آن در اعضا، بلكه در روح و مغز و فكر انسان ظاهر ميشود.

علماى سابق كه آن همه در علم و عمل موفق بودند، و عمر با بركت داشتند و از انحراف فكرى سالم بودند، در اثر خوردن غذاى حلال و اجتناب از غذاهاى شبههناك بوده است.(در محضر بهجت، ج ١، ص ٣٣٧-٣٣٨)

[15] سوره ابراهيم، آيه ٢۴-٢۵

[16] روى إسماعيل بن الفضل عن ثابت بن ديناز الثمالي عن سيد العابدين علي بن الحسين ع قال ع :... و حق الصلاة أن تعلم أنها مرقاة إلى الله عز و جل و أنك فيها قائم بين يدي الله عز و جل فإذا علمت ذلك قمت مقام الذليل الحقير الراغب الراهب الراجي الخائف المسكين المستكين المتضرع المعظم لمن كان بين يديه بالسكون و الوقار و تقبل عليها بقلبك و تقيمها بحدودها و حقوقها(مكارم الأخلاق ؛ ص۴١٩)

[17] قال ع إن للقلوب إقبالا و إدبارا فإذا أقبلت فاحملوها على النوافل و إذا أدبرت فاقتصروا بها على الفرائض(نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص۵٣٠ حكمت ٣١٢)

اين مضمون از نبى مكرم صلى الله عليه و آله نيز نقل شده است:

و عنه عن علي بن معبد و أوغيره عن أحدهما ع قال قال النبي ص إن للقلوب إقبالا و إدبارا فإذا أقبلت فتنفلوا و إذا أدبرت فعليكم بالفريضة.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج٣ ؛ ص۴۵۴)

[18] و عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع قال: من صلى أقبل على صلاته لم يحدث نفسه و لم يسه فيها أقبل الله عليه ما أقبل عليها فربما رفع

نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها و إنما أمر بالسنة ليكمل ما ذهب من المكتوبة)المحاسن ؛ ج 1 ؛ ص٢٩)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: إن العبد ليرفع له من صلاته نصفها و أ ثلثها و أ ربعها و أ خمسها فما يرفع له إلا ما أقبل عليه بقلبه و إنما أمرنا بالنافلة ليتم له ما نقص من الفريضة.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٣ ؛ ص٣٦٣)

علي بن إبراهيم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن حماد بن عيسى عن حريز عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر و أبي عبد الله ع أنهما قالا إنما لك من صلاتك ما أقبلت عليه منها فإن أوهمها كلها أو غفل عن أدائها لفت فضرب بها وجه صاحبها)الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٣ ؛ ص٣٦٣)

[19] ١٤١٥- ٣- عنه عن حماد بن عيسى قال حدثني بعض أصحابنا عن أبي حمزة الثمالي قال: رأيت علي بن الحسين ع يصلي فسقط ردائه عن منكبيه قال فلم يسوه حتى فرغ من صلاته قال فسألته عن ذلك فقال ويحك أ تدري بين يدي من كنت إن العبد لا تقبل منه صلاة إلا ما أقبل منها فقلت جعلت فداك هلكنا فقال كلا إن الله تعالى يتمم ذلك بالنوافل.(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج 2 ؛ ص٣٤١)

٧١٠٩- محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن بعض أصحابنا عن أبي حمزة الثمالي قال: رأيت علي بن الحسين ع يصلي فسقط ردائه عن منكبه قال فلم يسوه حتى فرغ من صلاته قال فسألته عن ذلك فقال ويحك أ تدري بين يدي من كنت إن العبد لا يقبل منه صلاة إلا ما أقبل منها فقلت جعلت فداك هلكنا فقال كلا إن الله متمم ذلك للمؤمنين بالنوافل.(وسائل الشيعة ؛ ج 5 ؛ ص٤٧٨)

[20] ١- روي عن أبي محمد الحسن بن علي العسكري ع أنه قال: علامات المؤمن خمس صلاة الإحدى و الخمسين و زيارة الأربعين و التختم في اليمين و تعفير الجبين و الجهر ب بسم الله الرحمن الرحيم(كتاب المزار- مناسك المزار(للمفيد) ؛ النص ؛ ص٥٣)

١- قل، إقبال الأعمال يوم العشرين منه يستحب فيه زيارة الحسين ع روينا بإسنادنا إلى جدي أبي جعفر الطوسي فيما رواه بإسناده إلى موالنا الحسن بن علي العسكري ع أنه قال: علامات المؤمن خمس صلاة إحدى و خمسين و زيارة الأربعين و التختم في اليمين و تعفير الجبين و الجهر ب بسم الله الرحمن الرحيم

(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج٩٥ ؛ ص٣٤٨)

[21] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد قال قال: سئل علي بن الحسين ع عن التوحيد فقال إن الله عز و جل علم أنه يكون في آخر الزمان أقوام متعمقون فأنزل الله تعالى قل هو الله أحد و الآيات من سورة الحديد إلى قوله و هو عليم بذات الصدور فمن رام وراء ذلك فقد هلك.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج 1 ؛ ص٩١)

[22] سوره الحديد، آيه ٣

[23] سوره الحديد، آيه ١٢

[24] سوره الحدید، آیه ۱۳-۱۴